

## إِضَاءَاتٍ مِنْ مَسِيرَةِ يُوسُفَ ع روشنگری‌هایی از مسیر یوسف ع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة  
والمهديين.

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایش‌گر

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

### إِضَاءَةُ السَّجْنِ لِمَاذَا؟! روشنگری: چرا زندان؟

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ \* قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ \* فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ (يوسف: ٣٢ تا ٣٥).

«گفت: این همان است که مرا در باب او ملامت می‌کردید. من در پی کامجویی از او بودم و او خویشتن را نگه داشت. اگر آنچه فرمانش می‌دهم نکند، به زندان خواهد افتاد و خوار و تسلیم خواهد شد \* گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آنها میل می‌کنم و در شمار نادانان درمی‌آیم \* پروردگارش دعایش را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور نمود؛

که او شنوا و دانا است \* پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند».

یوسف ع الآن محاصر من أعداء الله، فإما الفاحشة وإما السجن، وهم الذين حددوا هذين الطريقين، ويوسف لم يخرج عن هذين الخيارين، ولكنه اختار ما يضره دنيوياً ومادياً، وهو السجن، دون ما يضره أخروياً وروحياً، وهو الفاحشة، خيار طبيعي، ولا أحد يتوقع سواه من وصي يعقوب ع النبي الرسول يوسف ع.

اکنون یوسف ع در محاصره‌ی دشمنان خدا درآمده است؛ زنا یا زندان، و آنان هستند که یکی از این دو راه را مشخص می‌کنند. یوسف از این دو انتخاب خارج نمی‌شود و آنچه از نظر مادی و دنیوی به او زیان می‌رساند، یعنی زندان را برمی‌گزیند؛ نه آنچه به آخرت و روح او آسیب می‌رساند؛ یعنی زنا. انتخابی طبیعی که هیچ کسی از او یعنی وصی یعقوب ع یوسف پیامبر فرستاده‌شده ع، جز این انتظار ندارد.

قال أمير المؤمنين علي ع: (... ولي بيوسف ع أسوة، إذ قال رَبِّ

السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ، فَإِنْ قَلْتُمْ إِنَّ يَوْسُفَ دَعَا رَبَّهُ وَسَأَلَهُ السَّجْنَ بِسَخَطِ رَبِّهِ فَقَدْ كَفَرْتُمْ، وَإِنْ قَلْتُمْ إِنَّهُ أَرَادَ بِذَلِكَ لِنَاءً يَسْخَطُ رَبَّهُ عَلَيْهِ فَاخْتَارَ السَّجْنَ، فَالْوَصِيُّ أَعْذِرُ... ) (بحار الأنوار: ج ٢٩ ص ٤٣٨).

امیرالمؤمنین علی ع فرمود: «... برای من در یوسف ع الگویی است؛ هنگامی که گفت: «(ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند)». اگر بگویید یوسف از پروردگارش درخواست کرد و به خاطر خشم پروردگارش، زندان را از او درخواست نمود، به کفر رفته‌اید و اگر بگویید منظورش از این سخن این بود که پروردگارش از او خشمگین نشود و زندان را برگزید، پس وصی معذور است...».

ولكن السؤال: هل عند الله نجاة يوسف من كيدهن محصورة بالسجن، أم أنه توجد سبل متعددة لنجاته من كيدهن، دون أن يقع عليه أذى السجن !؟

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: آیا برای خداوند نجات دادن یوسف از مکر آنان، فقط به زندان محدود می‌شود؟! یا راه‌های مختلفی برای نجات دادن او از مکر آنان وجود داشت، بدون اینکه آزار زندان به او برسد!

أعتقد أن جواب هذا السؤال بسيطاً على من يعتقد أن السماوات والأرض لو كانتا على عبدٍ رتقاً واتقى الله لجعل له الله منهما مخرجاً. من معتقد پاسخ این پرسش برای کسی که معتقد است اگر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای تنگ گردد و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه خروجی از آن برایش قرار می‌دهد، آسان باشد.

ولو كان يوسف غفل عن هذه الحقيقة ﴿..... وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾ (يوسف: ۳)، ولم يلتفت أن عند الله سبيلاً آخر، بل أكثر من سبيل غير السجن لنجاته من كيدهن.

چه بسا یوسف از این حقیقت غافل شد («... که تو پیش از این از بی‌خبران بودی») و توجه نداشت که خداوند یک راه دیگر و حتی پیش از یک راه به غیر از زندان برای آزاد کردن او از مکر و حيله‌ی آنها دارد.

عن أبي الحسن الرضا ع، قال: (قال السجن ليوسف: إني لأحبك، فقال يوسف: ما أصابني بلاء إلا من الحب إن كانت عمتي أحببتي فسرقتني، وإن كان أبي أحبني فحسدوني إخوتي، وإن كانت امرأة العزيز أحببتي فحبستني، قال: وشكا يوسف في السجن إلى الله فقال: يا رب بماذا استحققت السجن، فأوحى الله إليه أنت اخترته حين قلت ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾، هلا قلت العافية أحب إلي مما يدعونني إليه) (تفسير القمي: ج ۱ ص ۳۵۴، بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۴۷).

از ابوالحسن امام رضا ع روایت شده است که فرمود: «زندان بان به یوسف گفت: من تو را دوست می‌دارم. یوسف فرمود: هر بلایی به من رسید، از دوست داشتن بود. عمه‌ام مرا دوست می‌داشت و مرا دزدید. پدرم مرا دوست می‌داشت و برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز نیز مرا دوست می‌داشت و مرا زندانی نمود. امام ع فرمود: یوسف در زندان به خداوند شکایت نمود و عرض کرد: پروردگارا! از چه روی من استحقاق زندانی شدن

را پیدا کردم؟ خداوند به او وحی فرمود: هنگامی که گفتی ﴿ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند﴾ ﴿تو خود آن را برگزیدی؛ چرا نگفتی عافیت از آنچه مرا به آن فرامی‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است؟﴾.

أَوَ لَيْسَ لِلَّهِ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُذَكِّرَ يَوْسُفَ عَ بِهَذِهِ الْحَقِيقَةِ، وَيَجْعَلَهُ يَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ: (العافية أحب إلي مما يدعوني إليه)، بدل أن يقول: ﴿السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾.

آیا خداوند نمی‌تواند یوسف ع را به این حقیقت یادآور شود تا او این گونه دعا نماید: «(عافیت از آنچه مرا به آن فرامی‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است)» به جای اینکه بگوید: ﴿(برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند)﴾.

وهل يعتقد أحد أن يوسف لم يكن يعرف هذه الحقيقة، وهو الذي وكل أمره من قبل عندما كان في الجب إلى إله إبراهيم، ولم يختر هو الخروج أو البقاء.

و آیا کسی هست که معتقد باشد یوسف این حقیقت را نمی‌دانست؟؛ در حالی که او کسی بود که پیش‌تر هنگامی که در چاه بود، کارش را به خدای ابراهیم سپرد و بیرون آمدن یا باقی ماندنش را خودش انتخاب نکرد.

عن أبي عبد الله ع، قال: (لما طرح إخوة يوسف يوسف في الجب دخل عليه جبرئيل وهو في الجب، فقال: يا غلام من طرحك في هذا الجب، فقال له يوسف: إخواني لمنزلتي من أبي حسدوني ولذلك في الجب طرحوني، قال: فتحب أن تخرج منها، فقال له يوسف: ذاك إلى إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب، قال: فإن إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب يقول لك: قل اللهم إني أسألك بأن فإن لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنان بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام صل على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب،

فدعا ربه فجعل الله له من الجب فرجاً ومن كيد المرأة مخرجاً وأعطاه ملك مصر من حيث لم يحتسب) (بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۴۷).

از ابو عبدالله امام صادق ع روایت شده است که فرمود: «هنگامی که برادران یوسف، او را در چاه انداختند، جبرئیل بر او وارد شد در حالی که او در چاه بود. جبرئیل عرض کرد: ای پسر! چه کسی تو را در این چاه انداخت؟ یوسف به او گفت: برادرانم؛ به خاطر جایگاهی که نزد پدرم داشتیم، به من حسادت ورزیدند و به همین دلیل مرا در چاه انداختند. عرض کرد: آیا دوست داری که از آن بیرون بیایی؟ یوسف به او فرمود: این بر عهده‌ی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. عرض کرد: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می‌فرماید بگو: «اللهم اني أسألك بأن فين لك الحمد كله لا إله إلا أنت الحنان المنان بديع السموات والأرض ذو الجلال والإكرام صل على محمد وآل محمد واجعل لي من أمري فرجاً ومخرجاً وارزقني من حيث أحتسب ومن حيث لا أحتسب» (بارالها! از تو درخواست می‌کنم که همه‌ی ستایش‌ها از آن تو است، جز تو خدایی نیست، مهربان و منت‌گذار هستی، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین هستی و صاحب جلال و اکرام. بر محمد و آل محمد درود فرست و در کارم گشایش و راه بیرون رفتنی قرار بده و به من از جایی که حساب می‌کنم و از جایی که حساب نمی‌کنم، روزی عطا فرما). او از پرودگارش درخواست نمود و خداوند گشایشی از چاه برایش فراهم نمود و از مکر و حيله‌ی آن زن، راه بیرون رفتنی برایش قرار داد و از جایی که حسابش نمی‌کرد، فرماندهی مصر را به او عطا فرمود.»

فلماذا غفل الآن عن أن يقول: (ذاك إلى إله إبراهيم وإسحاق ويعقوب)؟

پس چرا اکنون غافل شد از اینکه بگوید: (این بر عهده‌ی خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است)؟

وهل يعتقد أحد أن يوسف ع لا يستحق أن يذكره الله، أو أنه ع ليس أهلاً لذلك، أم هل يعتقد أحد أن في ساحتها سبحانه وتعالى بخلاً عن أن يتفضل بتذكير وتعليم يوسف نبيه الكريم أن يدعو بهذا لينجو من المكر والسجن معاً، ألم يرسل سبحانه وتعالى جبرائيل ع ليذكر يوسف ويعلمه الدعاء لينجو من الجب.

آیا کسی هست که اعتقاد داشته باشد به اینکه یوسف ع مستحق آن نبود که خداوند او را یاد کند؟! یا اهلّیت و شایستگی آن را نداشته باشد؟! و یا آیا کسی هست که معتقد باشد به اینکه در ساحت خداوند سبحان و متعال، بخلی وجود داشته باشد تا به یوسف، پیامبر بزرگوار تفضّل نفرماید و یاد نهد تا این دعا را بخواند، تا از مکر و حيله و از هم زندان، تواماً نجات یابد؟! آیا خداوند سبحان و متعال جبرئیل ع را نفرستاد تا به یوسف یادآوری کند و به او دعایی تعلیم دهد تا از چاه راهایی یابد؟!

لماذا الآن الله سبحانه وتعالى الكريم الرؤوف الرحيم يترك يوسف ع في حيرته، ولا يُذكره ولا يُعلمه دعاءً ينجو به من المكر والسجن معاً؟! لماذا الآن يوسف لا يجد أمام عينيه سبيلاً لنجاته من المكر إلا السجن ولا يجد إلا هذا الدعاء: ﴿السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾؟!!!

حال چرا اکنون خداوند سبحان و متعال کریم رؤوف رحیم، یوسف ع را در سرگردانی و حیرتش رها می‌کند و او را یادآور نمی‌شود و دعایی یاد نمی‌دهد تا به واسطه‌ی آن هم از مکر و حيله، و هم از زندان خلاصی یابد؟! چرا اکنون یوسف برای نجاتش از مکر و حيله، راهی جز زندان نمی‌بیند و دعایی جز این نمی‌گوید؟! «(برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند)».

إن هذا السؤال وغيره من الأسئلة في مسيرة يوسف ع يجيبه تعالى في آية عظيمة من آيات سورة يوسف، فيبين فيها تعالى أن كل سكرة وحركة وغفلة وذكرى وعلم وجهل هي ضرورية في مسيرة تمكين وتعليم يوسف ع، يقول تعالى في هذه الآية: أنا أمسك بمعصم يوسف ع وأقوده إلى التمكين والعلم والمعرفة ﴿كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

(یوسف: ۲۱).

خداوند متعال به این پرسش و سایر پرسش‌ها در مسیر یوسف ع، در آیه‌ی بزرگی از آیات سوره‌ی یوسف پاسخ می‌دهد. خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است که هر سکون، حرکت، غفلت، یادآوری، آگاهی و نادانی، در مسیر تمکین دادن و تعلیم یوسف ع ضروری می‌باشد. خداوند متعال در این آیه



می‌فرماید: من دست یوسف ع را می‌گیرم و او را به سوی تمکین و علم و شناخت سوق می‌دهم: «(و اینچنین یوسف را در زمین تمکین دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)».

إذن، فمن هذه الآية ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ نعرف أن دخول يوسف ع السجن واقع ضمن حكمة إلهية، وأكد أنه يصبّ في تمكين يوسف وتعليمه، بل وأدائه لرسالته الإلهية. بنابراین از این آیه «(و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)» درمی‌یابیم که وارد شدن یوسف ع به زندان، حکمتی الهی دربردارد و تاکید می‌کند که راستای قالب‌ریزی تمکین و تعلیم یوسف، و حتی به انجام رسانیدن رسالت الهی‌اش می‌باشد.

أما تعلق السجن بتمكين يوسف وتعليمه، فقد تبين فيما مضى من الإيضاعات، وأما تعلق دخول يوسف إلى السجن بأدائه لرسالته فهو ما أريد بيانه، ويتلخص في أمور منها: ارتباط زندان با تمکین و آموزش یوسف، در روشنگری‌های پیشین روشن شد. اما ارتباط بین وارد شدن یوسف به زندان با انجام رسالتش، موضوعی است که می‌خواهم آن را بیان کنم، و در چند مورد خلاصه می‌شود:

۱- إنَّ يوسف ع إن كان قد صدع برسالته من الله خارج السجن ولم يتحصل إيمان أي شخص به، فلا بد من إيجاد محيط آخر لتبليغ الرسالة. ۱- یوسف ع رسالتش از سوی خداوند را از بیرون زندان آغاز کرد و ایمان هیچ کسی به او حاصل نشد؛ در نتیجه باید محیط دیگری برای تبلیغ رسالت ایجاد شود.

۲- يوسف ع خارج السجن عبد مملوك، ولا شك أن حال العبد المملوك في داخل السجن أكثر حرية منه وهو في خارج السجن وتحت سلطة مولاه، فإنَّ قيد العبودية أعظم من قيود السجن. فالسجن وفرّ ليوسف وقتاً أكثر وجواً أكثر حرية ليصدع بدعوة التوحيد.

۲- یوسف ع بیرون از زندان، بندهای در تملک دیگری بود. شکی نیست که درجه‌ی آزادی برای بندهای که در تملک دیگری است، در داخل زندان، بیش‌تر از بیرون زندان و تحت سیطره‌ی آقايش بودن، می‌باشد. قید و بند بندگی، بزرگ‌تر از قید و بند زندان است. زندان برای یوسف، وقت و فضای آزاد بیش‌تری فراهم نمود تا دعوت توحیدی را به انجام رساند.

۳- **في السجن الكل سواسية العبد المملوك والحر فلا أحد ينظر إلى يوسف على أنه عبد مملوك ولا يستحق السماع منه.**

۳- همه در زندان مساوی‌اند؛ بنده‌ی مملوک و فردِ آزاده. بنابراین کسی به یوسف به چشم بندهای مملوک که حرف‌هایش شایستگی شنیده شدن نداشته باشد، نگاه نمی‌کرد.

۴- **تقبل الإنسان للدين والدعوة لطاعة الله سبحانه وهو في ضيق يكون**

أكبر بكثير منه مما لو كان في يسر وراحة، ولذا نجده تعالى يقول: ﴿وَمَا

نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

(الزخرف: ۴۸). ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ﴾ (السجدة: ۲۱)، أي يرجعون إلى الحق وإلى الله سبحانه، ولا شك أن

السجن ضيق وعسر وشدة بالنسبة لأي إنسان، ولذا نجد أن دعوة يوسف

إلى التوحيد ورسالته من الله سبحانه شقت طريقها إلى قلوب من كانوا في

السجن، فتعاطف معه كثير منهم وآمن به السجين الذي نجا كما تقدم في

الإضاءات، فلو لم يكن من دخول يوسف السجن إلا إيمان هذا السجين

لكفى.

۴- پذیرش دین و دعوت به اطاعت از خداوند سبحان برای انسان در حالت

سختی و تنگنا، بسیار راحت‌تر از هنگامی است که در آسانی و راحتی باشد. به

همین جهت می‌بینیم که خداوند متعال می‌فرماید: «(و آیه‌ای به آنان نشان

ندادیم مگر از آیه‌ی دیگر عظیم‌تر بود، آنگاه همه را به عذاب گرفتار کردیم،

باشد که بازگردند)» و «(و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگ‌تر به ایشان

بچشانیم، باشد که بازگردند)»؛ یعنی به حق و به سوی خداوند سبحان

بازگردند. شکی نیست که زندان برای هر انسانی، تنگنا و سختی و رنج و



زحمت دارد؛ بنابراین می‌بینیم که دعوت یوسف به توحید و رسالتش از سوی خداوند سبحان، راهش را به دل‌های افرادی که در زندان بودند، باز می‌نماید. بسیاری از آنان با او رابطه برقرار کردند و همان طور که در روشنگری‌ها پیش‌تر بیان شد، زندانی که نجات یافت، به او ایمان آورد، و اگر وارد شدن یوسف به زندان فقط باعث ایمان آوردن همان یک زندانی شده باشد، کفایت می‌کند.

**۵- دعوة يوسف إلى التوحيد شاملة لمن خارج السجن ومن في السجن، ولم يكن هناك طريق لإيصال دعوته ع إلى داخل السجن وبالصورة الصحيحة إلا دخول يوسف بنفسه إلى داخل السجن.**

**۵- دعوت يوسف به توحيد، هم شامل افرادی بیرون از زندان می‌شد و هم کسانی که داخل زندان بودند و هیچ راهی برای رسانیدن دعوت یوسف ع به داخل زندان به شکل درست و صحیح آن وجود نداشت مگر با وارد شدن خود یوسف به زندان.**

وأخيراً أقول: إن دعوة يوسف إلى التوحيد لم تجد لها موضعاً في المجتمع الذي كان فيه وهو خارج السجن، ولكنها شقت طريقها إلى قلوب الناس لما دخل يوسف ع السجن، وبدأت الدعوة إلى التوحيد من السجن بداية حقيقية، ولها من يؤمن بها وينتصر لها، وهذا السجين الذي آمن انتصر لدعوة يوسف الإلهية لَمَّا وجد الفرصة الملائمة من خلال رؤيا الملك، وهذا المؤمن عرض نفسه للخطر بحساب أهل المادة وهو يخالف مَلَأَ الْمَلِكُ فِي رَأْيِهِمْ حَيْثُ ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾ (يوسف: ٤٤)، ثم يذكر يوسف في محضر الملك وملئه ﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾ (يوسف: ٤٥).

در پایان می‌گویم: دعوت یوسف به توحید، در جامعه‌ای که در آن بود و در حالی که او در بیرون از زندان بود، هیچ جایگاهی نداشت؛ ولی وقتی یوسف ع وارد زندان شد، راهش را به دل‌های مردم باز نمود و دعوت به توحید از دورن زندان، به طور حقیقی آغاز گردید. کسانی به او ایمان آوردند و او را یاری نمودند. آن زندانی که ایمان آورد، هنگامی که فرصت مناسبی از طریق

روئای پادشاه به دست آورد، دعوت الهی یوسف را یاری داد. از نظر مادی‌گرایان، این مؤمن با مخالفت کردن با رأی و نظر بزرگان پادشاه، خود را در معرض خطر قرار داد؛ هنگامی که آنها گفتند: «گفتند: اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها، آگاهی نیست» ، سپس یوسف را در حضور پادشاه و بزرگان او یاد می‌شود: «(یکی از آن دو، که رها شده بود و پس از مدتی به یادش آمده بود، گفت: من شما را از تعبیر آن آگاه می‌کنم، مرا نزد او بفرستید)».

وأخيراً ذهب إلى السجن وخاطب يوسف ع المتهم والذي سجنه عزيز مصر وبمحضر السجائين بهذا الخطاب ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف: ۴۶)، لیس فقط یعلمون تأویل الرؤیا، بل یعلمون أيضاً بصدقك ورسالتك من الله، ویعلمون بالظلم الذي وقع عليك، لقد اضطر الإيمان هذا السجين إلى ذكر يوسف ع رغم الخطر المحتمل.

در پایان، او به زندان رفت و یوسف متهم ع را مورد خطاب قرار داد، همان که عزیز مصر زندانی‌اش کرده بود و در حضور زندانیان، او را اینگونه مخاطب قرار می‌دهد: «(ای یوسف، ای مرد راست‌گویی، برای ما تعبیر کن که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز باشد و هفت خوشه‌ی خشک دیگر، که من نزد مردم بازگردم، باشد که آگاه گردند)» ؛ نه فقط تأویل رؤیا را، بلکه راست‌گویی تو و رسالت تو را از سوی خداوند، بدانند و از ستمی که بر تو روا شد، آگاه شوند. ایمان این زندانی به رغم خطر احتمالی که برایش وجود داشت، او را وادار به یاد آوردن یوسف ع نمود.

والنتيجة، فإن السجن كان المكان والظرف الذي شقت منه دعوة يوسف إلى التوحيد طريقها إلى قلوب كثير من الناس في مصر، ليؤمنوا بها ويوحدوا الله، بل وآمن بها بعض من كانوا في قصر الملك، واستمر الإيمان بالتوحيد الذي صدع به يوسف ع في مصر، بل وفي قصر ملك

مصر حتی زمن رساله موسی ع، و هذا مؤمن آل فرعون في زمن موسی  
ع یذکر یوسف ع کرسول من الله یؤمن به و برسالتہ:

نتیجہ اینکہ زندان، مکان و ظرفی بود کہ دعوت یوسف بہ توحید، راهش را بہ  
قلب‌های بسیاری از مردم مصر باز کرد، تا بہ او ایمان آورند و خدا را یگانه  
بشمارند. حتی برخی از افرادی کہ در قصر پادشاه بودند، بہ او ایمان آوردند و  
ایمان بہ توحیدی کہ یوسف ع در مصر پایہ‌ریزی نمود، ادامه پیدا کرد و حتی  
در قصر پادشاه مصر تا زمان رسالت موسی ع نیز ادامه یافت. این مؤمن آل  
فرعون در زمان موسی ع است کہ یوسف ع را بہ عنوان فرستادہ‌ای از سوی  
خداوند کہ بہ او و رسالتش ایمان دارد، یاد می‌کند:

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ  
حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ  
مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ (غافر: ۳۴).

«(و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما می‌پوخت شد و شما از آنچه  
آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس  
از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه  
می‌سازد)».